



اثبات وجود خدا از طریق استنتاج بر مبنای بهترین تبیین (تقریر ریچارد سوئین برن)

محمدجواد اصغری^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۱۴

تاریخ تأیید: ۱۳۹۸/۱۲/۱۹

چکیده

«استنتاج بر پایه بهترین تبیین» یکی از روش‌های استدلال در علم است. بر اساس این روش، دانشمند در صدد است با توجه به داده‌هایی که از یک حادثه در اختیار دارد و مجموعه فرضیات محتمل، «بهترین تبیین» را انتخاب کند. سوئین برن - فیلسوف دین معاصر - تلاش کرده است از این روش بر اثبات وجود خداوند استدلال کند. وی در مواجهه با رخداد‌های مختلفی همچون «وجود عالم»، «نظم عالم»، «معجزات انبیا»، «تجارب دینی» و مانند آن، بهترین تبیین را برای این امور، «وجود خداوند» می‌داند و تلاش می‌کند این مطلب را به اثبات برساند. از آن‌جا که این روش از دیدگاه این فیلسوف یکی از مهم‌ترین روش‌های تبیین معقول بودن اعتقاد و باور به گزاره وجود خداوند است، در این پژوهش در صدد آن هستیم تا در ابتدا به روش توصیفی - تحلیلی استدلال مزبور را تقریر کنیم و پس از آن بر اساس مبانی فلسفه اسلامی، ارزیابی مناسبی را از این روش استدلالی ارائه دهیم.

واژگان کلیدی

وجود خدا، استنتاج بر پایه بهترین تبیین، اصل سادگی، تبیین، سوئین برن.

طرح مسئله

یکی از روش‌های متداول استدلال در علوم تجربی، بهره‌گیری از استدلالی است که تحت عنوان «استنتاج بر پایه بهترین تبیین» یاد می‌شود. در این نوع استدلال، دانشمند سعی می‌کند از میان تمامی فرضیه‌هایی که می‌توانند به شکل بالقوه با مجموعه مشاهدات ما سازگار باشند و آن‌ها را نتیجه دهند، «بهترین تبیین» را انتخاب کند و آن را درست فرض کرده و بر مبنای آن پیش‌بینی نماید. برای مثال، فرض کنید شبی در اتاقی نشسته‌ایم که ناگهان پس از صدای برخوردی شدید، برق اتاق قطع می‌شود. در این جا با مجموعه‌ای از داده‌ها مواجه هستیم و می‌توانیم تبیین‌های زیادی برای این داده‌ها فراهم آوریم. مثلاً می‌توان علت حادثه را مصرف داروهای توهم‌زا، زلزله، قطع سیم‌های برق یا خرابی کنتور دانست. طبعاً ما از میان تبیین‌های مختلف، «بهترین» را انتخاب کرده و آن را درست فرض می‌کنیم. این فرایند را «استنتاج بر پایه بهترین تبیین» می‌نامیم. در این فرایند چند جزء اصلی وجود دارد:

۱. مجموعه قرائن و داده‌هایی که در صدد تبیین آن‌ها هستیم.
 ۲. مجموعه‌ای از تبیین‌های رقیب که در اختیار داریم.
 ۳. سوابق معرفتی ما؛ یعنی مجموعه نظریه‌ها و اعتقادات و داده‌هایی که مقبول می‌شماریم.

۴. نوعی فرایند استنتاج استقرائی که بر مبنای قرائن و سوابق معرفتی، ما را به گزینش یک تبیین از میان مجموعه تبیین‌های رقیب تحت عنوان «بهترین تبیین» برمی‌انگیزد (حقی، ۱۳۹۲: ۹۰).

دانشمندان در کارهای علمی خود از «استنتاج بر پایه بهترین تبیین» فراوان بهره می‌گیرند؛ مثلاً داروین در دفاع از نظریه تکامل به همین شکل استدلال کرد. او یادآور شد که اگر فرض کنیم گونه‌های فعلی جدا جدا آفریده شده‌اند، در آن صورت برخی واقعیت‌های مربوط به جهان جان‌داران را به دشواری می‌توان تبیین کرد. مثلاً به لحاظ کالبدشناختی، شباهت زیادی بین پاهای اسب و گورخر هست. اگر فرض کنیم که خدا اسب و گورخر را جدا از هم آفریده، در آن صورت این شباهت را نمی‌توان تبیین کرد؛ ولی اگر فرض کنیم که نیای بلافصل اسب و گورخر مشترک است، می‌توان شباهت کالبدشناختی آن‌ها را تبیین کرد. داروین ادعا می‌کرد که توان نظریه او در تبیین این واقعیات و بسیاری واقعیات دیگر، دلیل و مدرک محکمی

است که نشان می‌دهد نظریه تکامل صحیح است (شیخ‌رضایی و کرباسی‌زاده، ۱۳۹۱: ۴۰ و ۳۹).

سوئین‌برن، فیلسوف دین معاصر، تلاش می‌کند از این استدلال در اثبات وجود خداوند استفاده کند. وی در مواجهه با رخداد‌های مختلفی همچون «وجود عالم»، «نظم عالم»، «معجزات انبیا»، «تجارب دینی» و مانند آن، بهترین تبیین را برای این امور، «وجود خداوند» می‌داند و تلاش می‌کند این مطلب را به اثبات برساند. این نحوه استدلال در نوع خود، استدلال بدیعی بر اثبات وجود خداوند است و بهره‌گیری از چنین استدلالی در این موضوع، هم در فلسفه غرب و هم در فلسفه و کلام اسلامی سابقه ندارد. اما از آن‌جا که ریچارد سوئین‌برن قبل از فلسفه دین در فلسفه علم مطالعه داشته است، از استدلال مزبور در فلسفه دین و خصوص وجود خدا استفاده کرده است. در این پژوهش در صدد تقریر و تبیین این استدلال و تحلیل و ارزیابی آن خواهیم بود.

بررسی مفاهیم

آشنایی با بحث از «تبیین» و روش‌های آن در فلسفه علم، یکی از مقدمات فهم این نوع استدلال است. بر این اساس، ابتدا به مباحث مفهومی این مبنا می‌پردازیم و پس از آن، مباحث مربوط به معیارهای بهترین تبیین و تطبیق آن بر نظریه خداآوری را بررسی خواهیم کرد.

الف. مفهوم‌شناسی «تبیین»

یکی از اهداف بسیار مهم علم، تبیین پدیده‌های جهان است. تبیین در حقیقت، بیان چرایی یک امر است و زمانی که علم در صدد تبیین پدیده‌ای از پدیده‌های جهان باشد، آن را «تبیین علمی»^۱ می‌نامیم. در حقیقت تبیین علمی، بیان چرایی یک پدیده است. به عبارتی دیگر، زمانی می‌توانیم یک پدیده را تبیین کنیم که دو مؤلفه آن را بیان نماییم. این دو مؤلفه در حقیقت «علت»^۲ و «دلیل»^۳ پدیده و یا به تعبیر فلاسفه اسلامی، مقام ثبوت و مقام اثبات پدیده

-
1. Scientific explanation.
 2. Cause.
 3. Reason.

هستند که اگر بیان شوند، پدیده مورد نظر به صورت کامل تبیین شده است. حال اگر برای پدیده E، علت تامه C و دلیل R که تأثیرگذاری C را تضمین می‌کند را داشته باشیم، سوئین‌برن چنین تبیینی را «تبیین تام»^۱ می‌نامد؛ به این دلیل که با فرض C&R، دیگر هیچ امر تبیین‌ناشده‌ای باقی نمی‌ماند و در صورتی که علت تامه پدیده بیان نشود، تبیین ارائه‌شده، «تبیین ناقص»^۲ خواهد بود (Swinburne, 2004: 24-45).

سوئین‌برن تبیین را به دو قسم «تبیین علمی» و «تبیین مبتنی بر شخص»^۳ تقسیم می‌کند. تبیین علمی از دیدگاه سوئین‌برن تبیینی است که در علم (علوم تجربی) از آن استفاده می‌شود (Swinburne, 2004: 26). وی در این بحث تقریباً به همان مطالبی اشاره می‌کند که سایر فلاسفه در فلسفه علم از آن گفت‌وگو کرده‌اند و تمرکز وی، بیشتر بر تبیین مبتنی بر شخص است.

ب. تبیین مبتنی بر شخص

تبیین مبتنی بر شخص، تبیینی است که بر اساس فعل اختیاری شخص بیان می‌شود و اراده یک فاعل مختار به عنوان علت برای پدیده تبیین‌خواه ذکر می‌شود. به عبارتی، اگر عاملی که به عنوان علت برای پدیده مفروض ذکر می‌کنیم، اراده یک عامل مختار باشد، تبیین مزبور یک تبیین مبتنی بر شخص خواهد بود؛ مثلاً حرکت دست من، می‌تواند این‌گونه تبیین شود که من اراده حرکت دادن دستم را داشتم. حال ممکن است که عامل مختار عامدانه مسبب آن فعل شده باشد و یا غیرعامدانه و در نتیجه انجام قصد دیگری، مسبب فعل مزبور شده باشد (Swinburne, 2004: 35).

ارزیابی تبیین

سوئین‌برن بعد از بیان مفهوم «تبیین» و انواع آن، به بیان معیارهای ارزیابی تبیین می‌پردازد. بحث ارزیابی یا توجیه تبیین از دیدگاه سوئین‌برن یکی از مهم‌ترین مباحث معرفتی محسوب

-
1. full Explanation.
 2. partial Explanation.
 3. personal explanation.

می شود و وی در آثار متعدد خود به این بحث پرداخته است. سونین برن معتقد است برای فهم فرضیه برتر بین فرضیه های مختلف، باید آن را در دو مرحله بررسی کنیم:

مرحله نخست که سونین برن نام آن را «احتمال پیشینی»^۱ و «احتمال درونی»^۲ فرضیه می نامد، عبارت است از این که ببینیم خود فرضیه، بدون در نظر گرفتن شواهد و تنها با توجه به معلوماتی که آن ها را مفروض می گیریم تا چه حد احتمال دارد (Swinburne, 2004: 53). از دیدگاه سونین برن در این مرحله، تبیینی دارای احتمال پیشینی بیشتری است که واجد خصوصیات ذیل باشد:

۱. ساده باشد؛
 ۲. با شناخت زمینه ای (معلومات پیشین و دیگر تئوری های مقبول نزد ما) سازگار باشد؛
 ۳. گستره و دامنه محدودی داشته باشد؛
 ۴. واقعیت های مختلف را که وجود دارند، تبیین کند و ما را به پیش بینی (درست) پدیده های زیاد و مختلفی که هنوز رخ نداده اند، هدایت کند.
- در مرحله دوم باید ببینیم اضافه کردن یک شاهد خاص به مجموعه دلایل، چه تأثیری بر احتمال صحت فرضیه دارد و آیا آن را افزایش می دهد یا خیر (Swinburne, 2005: 45).

۱. سادگی

سونین برن برای این ملاک، نقش تعیین کننده ای قائل است و معتقد است یک تئوری هر مقدار ساده تر باشد (به شرط یکسان بودن دیگر عوامل) از احتمال بیشتری برخوردار است. ساده بودن یک تئوری، مربوط به عواملی همچون «کم بودن عناصری (منطقاً مستقل) که آن نظریه فرض می کند، کم بودن ویژگی های آن عناصر، کم بودن انواع آن عناصر، کم بودن انواع ویژگی ها، قابل مشاهده تر بودن ویژگی ها، کم بودن قوانین مستقل و کم بودن اصطلاحات مرتبط با متغیرها» (Swinburne, 2004: 53) می باشد که در ادامه به تفصیل مورد توجه قرار می دهیم.

۲. سازگاری

سازگاری با معلومات پیشین، به این معناست که فرضیه ای که مطرح می شود با اطلاعاتی

1. prior probability.
2. intrinsic probability.

که ما آن‌ها را پیش فرض تلقی می‌کنیم و به طور کلی، با مجموع معلومات ما درباره جهان و سازوکار آن، تناقض نداشته باشد. از دیدگاه وی، در میان معیارهای ارزیابی یک فرضیه، معیار سازگاری از اهمیت کمتری برخوردار است (Swinburne, 2004: 60).

۳. محدودیت دامنه

منظور از دامنه تئوری، این است که اگر نظریه مفروض مصادیق بسیار زیادی را در بر گیرد یا درباره مصادیق خود حجم زیادی از اطلاعات را ارائه کند، از احتمال کمتری برخوردار خواهد بود؛ مثلاً یک تئوری که احکام آن همه فلزات را در بر می‌گیرد، احتمال کمتری نسبت به تئوری‌ای دارد که تنها درباره فلز مس حکمی صادر می‌کند. سوئین‌برن معتقد است این ملاک در مقایسه با ملاک‌های دیگر در احتمال پیشینی چندان اثری ندارد (Swinburne, 2004: 45).

۴. قدرت تبیینی

قدرت تبیینی و پیش‌بینی‌پذیری به این معناست که تئوری باید بتواند واقعیت موجود، یعنی پدیده‌ای را که رخ داده است، به خوبی توجیه کرده و نیز پدیده‌های آینده را پیش‌بینی کند؛ مثلاً این فرضیه که می‌گوید فلزات با افزایش دما دچار انبساط می‌گردند، باید بتواند انبساط یک فلز معین در زندگی روزمره را در گرما تبیین کرده و نیز پیش‌بینی کند که در شرایطی که دما تا حد معینی بالا برود، باز هم انبساط فلز رخ خواهد داد (Swinburne, 2004: 56).

اصل سادگی

سوئین‌برن معتقد است از میان معیارهای فوق، مهم‌ترین معیار در ارزیابی فرضیه‌ای علمی، ساده بودن آن است. به همین دلیل از سایر معیارها تحت عنوان «اصل» تعبیر نمی‌کند، اما از سادگی تحت عنوان «اصل» یاد می‌کند، و این نشان‌دهنده اهمیت این معیار و ارزش مندی آن نسبت به سایر معیارهاست.

معیارهای سادگی

سوئین‌برن چهار معیار را برای اصل سادگی بیان می‌کند: یکی از معیارهای سادگی یک نظریه، کم بودن قوانین مستقل مفروض در آن نظریه است. توضیح آن‌که، نظریه‌ای که واجد چند قانون مستقل اندک باشد، در صورت تساوی دیگر امور،

ساده‌تر از نظریه‌ای است که واجد قوانین بیشتر باشد. علاوه بر این، نظریه‌ای که هر یک از قوانین مفروض در آن متغیرهای کمتری را به یکدیگر مرتبط سازند، نسبت به نظریه‌ای که قوانین مفروض در آن متغیرهای بیشتری را به یکدیگر مرتبط سازند، ساده‌تر است.

دومین معیار سادگی یک نظریه، ساده‌تر بودن صورت‌بندی ریاضی آن است. توضیح آن‌که، نظریه‌ای که صورت‌بندی ریاضی آن بسیط‌تر از صورت‌بندی ریاضی نظریه دیگر باشد، در صورت تساوی امور دیگر، ساده‌تر خواهد بود. حال گاهی، واژگان کمتر در یک نسبت مساوی، باعث ساده‌تر شدن فرمول ریاضی آن می‌شود و گاهی روابط ریاضی کمتر سبب ساده‌تر شدن فرمول مزبور خواهد شد.

سومین معیار سادگی یک نظریه، کم بودن مفروضات در آن نظریه است. به عبارتی، نظریه‌ای که یک امر یا یک ویژگی از یک امر را مفروض می‌گیرد، نسبت به نظریه‌ای که دو امر یا دو ویژگی از یک امر را مفروض می‌گیرد، ساده‌تر است.

چهارمین معیار سادگی، فهم ساده‌تر از اصطلاح‌های موجود در نظریه است. توضیح آن‌که، اگر در یک نظریه، اصطلاحی به کار رفته باشد که فهم آن مترتب بر اصطلاح یا امر یا خصوصیتی دیگر باشد، اما در نظریه‌ای دیگر چنین محدودیتی وجود نداشته باشد، نظریه دوم نسبت به نظریه اول ساده‌تر است (Swinburne, 2008: 56).

مبانی اصل سادگی

یکی از مباحث مهم در خصوص این اصل، آن است که مبنای این قاعده چیست؟ اساساً چرا باید سادگی را امتیازی برای صحت یا برتری یک نظریه دانست؟ سوئین برن سه مبنای برای توجیه اصل سادگی قائل است:

الف. سنت دانشمندان

نخستین مبنای توجیه اصل سادگی، سنت گذشته دانشمندان است. توضیح آن‌که، چون از دیدگاه دانشمندان همیشه نظریه‌های ساده‌تر بهتر بوده‌اند، می‌توان نظریه‌های ساده‌تر را موجه دانست. سوئین برن تاریخ علم را بر این مسئله گواه می‌داند که همیشه شاهد آن بوده‌ایم که دانشمندان نظریه‌های ساده‌تر را بر نظریه‌های غیرساده یا پیچیده، برتر می‌دانسته‌اند (Swinburne, 2008: 56).

ب. میل درونی به سادگی

یکی دیگر از مطالبی که سوئین برن در خصوص این اصل بیان می‌دارد، میل باطنی ما انسان‌ها به پذیرش نظریات ساده و یا ساده‌تر است. به عبارتی ما انسان‌ها، همیشه در درون خود به نظریات ساده‌تر گرایش داریم.

ج. سادگی؛ شاهی بر صدق

سوئین برن سادگی را شاهی بر صدق می‌داند: «بدون استفاده از این معیار ما نمی‌توانیم هیچ پیشرفتی در پژوهش عقلانی داشته باشیم. "سادگی نشانه صدق است." همان‌طور که معلوم خواهد شد، موضوع اصلی این کتاب است» (Swinburne, 2008: 58).

خداباوری یا ارائه تبیین مبتنی بر شخص از جهان

سوئین برن تصریح می‌کند تمام مطالب وی پیرامون انواع تبیین، بیان آن است که زمانی که انسان خدایاورد ادعا می‌کند که فعل خداوند تبیین‌کننده پدیده‌های عالم همچون وجود یا نظم آن است، او در واقع تبیینی شخصی از خداوند ارائه نموده است. البته سوئین برن در ادامه به این مطلب می‌پردازد که چنین تبیینی از عالم و پدیده‌های آن، از دو جهت با سایر تبیین‌های مبتنی بر شخص متفاوت است:

تفاوت اول این‌که، اکثر پدیده‌هایی که به این صورت تبیین می‌شوند به صورت علمی نیز قابل تبیین هستند، اما پدیده‌ای که توسط خداوند تبیین می‌شود، هرگز قابل تبیین با مدل علمی نخواهد بود؛ زیرا خداوند موجودی کاملاً آزاد است و افعال او به هیچ عنوان مبتنی بر جهان طبیعت و قوانین آن نیست، در حالی که تبیین علمی بر اساس قوانین جهان طبیعت صورت می‌گیرد (Swinburne, 2004: 49).

به عقیده سوئین برن، چنین نقطه‌ای، یعنی جایی که علم فاقد تبیین است، نقطه شروع مناسبی برای اثبات وجود خداوند است (Swinburne, 2004: 75)، چراکه اگر علم قادر به تبیین پدیده‌های عالم نباشد، یا باید خدایاوردی را بپذیریم یا این‌که پدیده را بدون تبیین رها کنیم. این مطلب خود مؤیدی بر آن است که خدایاوردی بهترین تبیین برای عالم است، چراکه می‌تواند

1. simplex sigillum veri.

پدیده‌هایی را که علم قادر به تبیین آن‌ها نیست، تبیین کند.

تفاوت دوم این‌که، خداوند بر خلاف اشخاص دیگر، فاقد بدن مادی است و افعالش متوقف بر تأثیرات فیزیکی نیست. به عبارتی، بسیاری از تبیین‌های علمی ما بر اساس بدن مادی و قوانینی که بر آن حاکم است صورت می‌گیرد، اما خداوند چون فاقد بدن مادی است، طبعاً بیان این‌گونه تبیین‌ها درباره افعال او موضوعیت ندارد (Swinburne, 2004: 50-51).

تطبيق معيارهای تبیین مبتنی بر شخص

همان‌طور که گذشت، «سادگی»، «سازگاری با معرفت پیشینی»، «محدودیت دامنه» و «قدرت تبیینی»، معیارهایی هستند که می‌توان با آن‌ها در خصوص یک تبیین قضاوت کرد. در حقیقت تطبیق معیارهای تبیین مبتنی بر شخص، همان «استنتاج بر پایه بهترین تبیین» است؛ یعنی اگر بخواهیم از میان تبیین‌های ممکن، یک تبیین را به عنوان «بهترین» گزینش کنیم، باید معیارهای مزبور بر این تبیین صادق باشند. سوئین‌برن معتقد است در تبیین مبتنی بر شخص نیز، همین معیارهای مذکور در تبیین علمی کارآمد هستند و می‌توانند تبیین صحیح‌تر را از میان چندین تبیین برگزینند.

۱. سادگی در تبیین مبتنی بر شخص

ساده بودن یک فرضیه در تبیین مبتنی بر شخص را می‌توان این‌گونه معنا کرد که اولاً، تا جایی که امکان دارد عوامل یا اشخاص کمتری را در تبیین در نظر بگیریم؛ یعنی اگر می‌توان یک پدیده را با فرض یک شخص به عنوان علت آن تبیین نمود، نباید ده نفر را برای آن فرض گرفت. ثانیاً، در نظر گرفتن نیت‌های محدود و صفات و ویژگی‌های محدود و توانایی‌های پیوسته و دائمی او برای شخص عامل، از مشخصه‌های سادگی فرضیه در تبیین مبتنی بر شخص می‌باشند (Swinburne, 2004: 55).

۲. سازگاری در تبیین مبتنی بر شخص

سازگاری با معلومات پیشین در تبیین مبتنی بر شخص به این معناست که فاعل مختار را فردی فرض بگیریم که با فاعل‌های مختاری که تا کنون دیده‌ایم و می‌شناسیم (یعنی انسان) مشابهت داشته باشد؛ یعنی اگر بناست تحقق پدیده‌ای طبیعی را به فعل یک موجود مختار منتسب کنیم، ساده‌ترین حالت برای آن شخص مفروض این است که در

نیت‌هایش، در طریقه ادراک و کسب معلوماتش و در توانایی‌های اساسی‌اش شبیه انسان‌ها باشد. بنابراین به هر میزان که این شخص به انسان‌ها بی‌شبهت‌تر باشد، احتمال آن پایین‌تر است (Swinburne, 2004: 57).

۳. محدودیت دامنه در تبیین مبتنی بر شخص

محدود بودن دامنه فرضیه به این معناست که فرضیه مورد نظر، پدیده‌های محدودی را تبیین کند یا درباره نیت و نیروهای شخص عامل، جزئیات و اطلاعات محدودی به ما بدهد؛ زیرا همان‌طور که گفته شد، هرچه تئوری اطلاعات بیشتری به ما بدهد، خود را بیشتر در معرض خطا کردن قرار داده است و در نتیجه احتمال پیشینی صحت آن کمتر می‌گردد.

۴. قدرت تبیینی در تبیین مبتنی بر شخص

قدرت تبیینی در تبیین مبتنی بر شخص عبارت از آن است که بتوانیم پدیده‌ای را که می‌بینیم توجیه کرده و تکرار آن را با وجود شرایط مناسب پیش‌بینی کنیم؛ مثلاً اگر فرضیه این باشد که شخصی قدرت خم کردن قاشق از فاصله دور و نیز تمایل به انجام درخواست مردم را دارد، باید پیش‌بینی کنیم که وقتی کسی از او بخواهد قاشق را خم کند، قاشق خم خواهد شد. حال اگر این پیش‌بینی تحقق یابد، شاهدی بر آن فرضیه خواهد بود.

سادگی خداباوری

همان‌طور که گفتیم، از دیدگاه سوئین‌برن از میان ملاک‌های متعدد، مهم‌ترین ملاک در ارزیابی یک فرضیه، سادگی آن است. ما در این‌جا در ابتدا، نظریه‌های رقیب نظریه خداباوری را تبیین می‌کنیم و پس از آن به تبیینی که سوئین‌برن درباره سادگی فرضیه خداباوری دارد خواهیم پرداخت.

تبیین فرضیه‌ها

سوئین‌برن در مجموع به سه فرضیه در خصوص تبیین پدیده‌های عالم اشاره می‌کند و پس از آن تلاش می‌کند تا ثابت کند تبیین جهان و نظم آن توسط شخصی به نام خدا (خداباوری توحیدی)، ساده‌ترین فرضیه در میان فرضیه‌های رقیب است. منظور از فرضیه‌های رقیب از نظر سوئین‌برن، دو فرضیه «مادی‌گرایی» و «خداباوری غیرتوحیدی» است.

«مادی‌گرایی» فرضیه‌ای است که در تبیین پدیده‌های عالم از امور مادی فراتر نمی‌رود و معتقد است خود همین پدیده‌ها از یک تبیین کامل طبیعی و مادی و غیرشخصی برخوردارند. بر اساس این فرضیه، امور ذهنی و شخصی هرچند از امور فیزیکی جدا هستند، کاملاً معلول امور فیزیکی بوده و وجود اشخاص و برخورداری آن‌ها از اهداف، قدرت و باورهایشان تبیین طبیعی دارد (Swinburne, 2004: 36). و «خداباوری غیرتوحیدی» فرضیه‌ای است که بر اساس آن وجود جهان و ویژگی‌های آن و نیز پدیده‌هایی که نیازمند تبیین هستند، با توسل به دو یا چند خدا تبیین می‌شوند (نصیری، ۱۳۹۲: ۳۰).

سادگی خداباوری (احتمال پیشینی این فرضیه)

سوئین‌برن با توجه به نکات ذیل، ساده بودن فرضیه خداباوری را تبیین می‌نماید:

الف. فرض شخص واحد در خداباوری

در فرضیه خداباوری، تنها یک شخص مسلّم فرض می‌شود، نه اشخاص و افراد متعدد. توضیح این‌که، بر اساس خداباوری توحیدی، همه موجودات در اصل وجود و نیز بقای وجودشان معلول یک جوهر، یعنی خدا، هستند و همان‌طور که بیان کردیم، تبیین یک پدیده بر اساس اصل سادگی با توسل به یک شخص، از تبیین آن بر اساس اشخاص متعدد ساده‌تر است. در خداباوری توحیدی، خدا به عنوان شخصی که دارای مقاصد، باورها و قدرت‌های اساسی است، مفروض گرفته می‌شود (Swinburne, 2004: 97; Swinburne, 2003: 40).

ب. فرض صفات مطلق در خداباوری

خدای مورد ادعای خداباوری، قادر مطلق، عالم مطلق و خیر مطلق است. همه این مفاهیم برای ما کاملاً بیش از هر مفهوم پیچیده علمی دیگری قابل درک هستند، چراکه صفات مطلق ساده‌تر و قابل درک‌تر از مفاهیم نامشخص هستند؛ مثلاً وقتی می‌گوییم خداوند قادر مطلق است، به این معنا که همه توانایی‌های منطقیاً ممکن را داراست، ساده‌تر از آن است که بگوییم دارای توانایی‌های خیلی زیاد (ولی در عین حال محدود) است؛ زیرا اگر این صفات محدود باشند، محدودیت اندازه خاصی دارد و در نتیجه باید تبیین کرد که چرا محدودیت او تا به این اندازه خاص است، نه تا اندازه‌ای دیگر

(Swinburne, 2004: 97; Swinburne, 2003: 41).

ج. فرض سرمدیت خداوند در خداباوری

معنای «سرمدیت» از نظر سوئین برن آن است که خداوند همیشه بوده است و خواهد بود و فرض این که یک خدا همیشه وجود داشته، ساده‌تر از آن است که مثلاً فرض کنیم دوهزار سال قبل از میلاد به وجود آمده و بعد از آن همیشه وجود داشته است؛ زیرا در این صورت باید فرض کنیم رخدادهای موجود قبل از زمان مزبور، معلول نیروهای دیگری بوده‌اند. همین نکته درباره فرض وجود نداشتن خداوند نسبت به آینده هم جاری است. بنابراین این فرضیه به دلیل مفروض انگاشتن نیروهای دیگر پیچیده‌تر خواهد بود.

البته اگر ذات خدا را ازلی فرض کنیم، این مشکل را نداریم و تبیین نهایی خواهیم داشت؛ اما اگر برای بودنش زمان در نظر بگیریم، آن‌گاه مسئله ابتدای وجود هم به تبیین ما تحمیل می‌شود و مسئله پیچیده‌تر می‌گردد. به عبارت دیگر، ساده‌ترین حالت برای خداوند این است که خداوند ضرورت واقعی^۱ (ضرورتی که سوئین برن در برابر ضرورت منطقی تعریف می‌کند) داشته باشد. بنابراین از این جهت هم، فرض وجود خداوند کاملاً ساده است.

د. فرض مختار بودن خداوند در خداباوری

در فرضیه خداباوری، خداوند را موجودی مختار معرفی می‌کنیم و خداباوران معتقدند که هیچ عاملی بر خداوند و افعال او تأثیرگذار نیست. سوئین برن از این خصوصیت در خداوند نیز بر اثبات سادگی فرضیه خداباوری استفاده می‌کند؛ با این توضیح که مختار بودن خداوند هم در واقع، عدم تأثیر عامل دیگر بر اوست که از فرض یک عامل دیگر تأثیرگذار، ساده‌تر است.

پیچیده بودن فرضیه مادی‌گرایی

فرضیه مادی‌گرایی برای خداباوری رقیب جدی‌تر و سخت‌تری است و از طرفداران بیشتری نیز در میان منکرین وجود خداوند برخوردار است. بر این اساس بیشترین دغدغه سوئین برن، اثبات برتری فرضیه خداباوری نسبت به فرضیه مادی‌گرایی است. از دیدگاه سوئین برن فرضیه مادی‌گرایی، نسبت به فرضیه خداباوری پیچیده‌تر است. البته از

1. factually necessary.

نظر وی مادی‌گرایی و خداباوری توحیدی، هر دو می‌توانند امور جهان را تبیین کنند و قلمرو مادی‌گرایی همانند قلمرو خداباوری است؛ یعنی هر دو فرضیه در صدد تبیین کل جهان هستند و از این نظر هیچ‌یک بر دیگری برتری ندارد؛ بلکه تنها معیاری که سبب می‌شود خداباوری را بر مادی‌گرایی ترجیح دهیم، ساده‌تر بودن آن است (Swinburne, 2004, 96).

اما پیچیده بودن تبیین مادی‌گرایی نسبت به خداباوری به این دلیل است که در مادی‌گرایی اشیای بی‌شماری با توانایی‌ها و شایستگی‌های خاص خود که همانند یکدیگر نیز هستند، علت‌های تامه پدیده‌ها قلمداد می‌شوند. شمار این اشیاء، بسیار زیاد و بی‌نهایت است، زیرا هر کدام از این اشیای مادی از اتم‌ها و اتم‌ها از ذرات بنیادینی مانند الکترون‌ها و پروتون‌ها و این‌ها نیز به نوبه خود از کوارک‌ها و کوارک‌ها نیز از کوارک‌های فرعی دیگر ساخته شده‌اند (کلوز، ۱۳۸۷: ۹-۶). این مطالب، نشان‌دهنده پیچیدگی نظام عالم و عدم شناسایی و اطمینان بشر نسبت به شناخت ذرات بنیادین عالم است. بنابراین در حقیقت نقد اصلی سوئین برن بر فرضیه مادی‌گرایی آن است که با توجه به پیچیدگی موجود در نظام عالم مادی، مادی‌گرایی چگونه می‌تواند یک تبیین نهایی روشن از این نظام ارائه دهد؟ در حقیقت چنین تبیینی بسیار پیچیده و در واقع، غیرممکن خواهد بود.

پیچیده بودن فرضیه خداباوری غیر توحیدی

همان‌طور که گفتیم بر اساس خداباوری توحیدی، همه موجودات در اصل وجود و نیز بقای وجودشان معلول «یک» جوهر، یعنی خدا، هستند و همان‌طور که بیان کردیم، تبیین یک پدیده بر اساس اصل سادگی با توسل به یک شخص، از تبیین آن بر اساس اشخاص متعدد ساده‌تر است. بر این مبنای، به راحتی می‌توان نتیجه گرفت که فرضیه خداباوری توحیدی نسبت به فرضیه خداباوری غیر توحیدی که در آن پدیده‌های عالم با توسل به دو یا چند خدا مورد تبیین قرار می‌گیرند، ساده‌تر است.

بررسی و ارزیابی

به عقیده نگارنده، طریقی که سوئین برن بر اساس استنتاج بر پایه بهترین تبیین پیموده است، به صورت فی الجمله مورد تأیید بوده و این که سوئین برن به دنبال بهترین تبیین برای پدیده‌های عالم است و وجود خداوند را بهترین تبیین برای عالم می‌داند، به صورت کلی طریق صواب را

پیموده است.

استنتاج بر مبنای بهترین تبیین، در موارد فراوانی از پژوهش‌های انسانی به کار گرفته می‌شود که به نوعی می‌توان گفت نه قیاسی است و نه استقرائی، بلکه استنتاجی است برای رسیدن به بهترین تبیین. در این موارد، نتایج از ملاحظات مستقل فراوانی استنتاج می‌شوند و هیچ‌یک از این ملاحظات به تنهایی برای اثبات نتیجه کافی نیستند. این ملاحظات نه می‌توانند همواره به طور کامل بیان شوند و نه رابطه قیاسی یا استقرائی با نتیجه دارند. با این حال، هنگامی که با هم لحاظ شوند، حق این نتیجه‌گیری را به ما می‌دهند که پاره‌ای از فرضیه‌ها یا تفسیرها در مقایسه با جای‌گزین‌های خود، تبیین بهتری از واقعیت‌ها به دست می‌دهند (وین رایت، ۱۳۹۰: ۳۹۵).

در حقیقت، گزینش یک نتیجه به سبب بهترین تبیینی است که این نتیجه (نسبت به جای‌گزین‌های خود) از سلسله واقعیت‌ها ارائه می‌دهد؛ برای مثال، در نزاع جبرگرایان و اختیارگرایان، فیلسوفی اختیارگرا می‌شود که به نظر وی اختیارگرایی، تبیین بهتری از رفتارهای اخلاقی انسان، توفیق و عدم توفیق پیش‌بینی‌های علوم اجتماعی و شهودات مردم در موارد فرضی ارائه می‌دهد. صاحب یک الگوی علمی جدید می‌کوشد تا سایر دانشمندان را متقاعد سازد که این الگوی جدید، تفسیر بهتری از موضوع مشترک ایشان ارائه می‌دهد. برای ارزیابی استنتاج‌هایی از این دست، هیچ «الگوریتمی» (نظام تصمیم‌گیری خودکاری) وجود ندارد؛ قوانین و خط‌مشی‌های عامی در میان هستند که کارکرد آن‌ها نیازمند داوری است (وین رایت، ۱۳۹۰: ۳۹۳).

به نظر می‌رسد، مبنای استنتاج بر پایه بهترین تبیین، مبنای مفروضی است که همیشه مورد نظر عالمان علوم مختلف، در موضوعات متعدد قرار گرفته است و اصولاً دانشمندان یک علم همیشه در پی آن است که در موضوعات مورد نظر خود، بهترین تبیین را ارائه نماید تا بر اساس آن بتواند معضلات موجود در دانش خود را حل کند. برای مثال، تلاش فلاسفه برای ارائه تبیین صحیحی از «علم و ادراک» که در همین رساله به آن اشاره کردیم، نمونه‌ای از استنتاج بهترین تبیین است. هم‌چنین به عنوان نمونه‌ای دیگر، وقتی فلاسفه مناط نیاز به علت را «امکان» می‌دانند و آن را بر «حدوث» ترجیح می‌دهند، استنتاج بر پایه بهترین تبیین به عنوان یک اصل ارتکازی، مورد نظر ایشان است؛ زیرا با مناط «امکان»، معلولیت قدیم زمانی نیز قابل تبیین

است و تنها قدیم ذاتی که علت نامعلول است از دایرهٔ ممکنات بیرون می‌ماند، ولی با در نظر گرفتن مناط «حدوث»، تبیین قدیم زمانی امکان‌پذیر نخواهد بود. بنابراین «امکان» نسبت به «حدوث» برای ممکنات عالم تبیین بهتری است، چراکه قلمرو گسترده‌تری از پدیده‌های عالم را تبیین می‌کند و به عبارتی دیگر، قدرت تبیینی بیشتری را داراست. هم‌چنین به اذعان همهٔ فلاسفهٔ اسلامی پس از ملاصدرا، «امکان فقری» که توسط ملاصدرا در فلسفه اسلامی مطرح شد و پرورش یافت، نسبت به «امکان ماهوی» که قبلاً توسط ابن‌سینا بیان شده بود، توانست ربط و وابستگی موجودات عالم را نسبت به واجب الوجود بهتر تبیین کند.

بنابراین همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره کردیم، استنتاج بر پایهٔ بهترین تبیین، یکی از مبانی مهم در هر علم است که دانشمندان همیشه به صورت ارتکازی از آن استفاده می‌کرده‌اند و نظریه یا مبنایی را بر همین اساس، جای‌گزین نظریه و مبنایی دیگر می‌ساخته‌اند. اما تلازماتی که سوئین‌برن بین سادگی و صدق یا سادگی و بهترین تبیین قائل است، قابل نقد بوده و مورد قبول نیست. در ادامه، به بیان نقدهای مزبور می‌پردازیم:

الف. عدم تلازم بین سادگی و صدق

در فلسفه اسلامی آنچه واجد اهمیت است، صدق و رسیدن به واقع است. در فلسفه اسلامی از میان تئوری‌های صدق، مطابقت با واقع پذیرفته شده است و درک واقع، هدف اصلی در فلسفه محسوب می‌گردد. هم‌چنین از نظر سوئین‌برن، صدق به معنای مطابقت با واقع، امری است که از اهمیت ذاتی برخوردار است. اما با توجه به تعریفی که دربارهٔ اصل سادگی بیان کردیم، بین ساده بودن و واقع‌نما بودن (صدق)، تلازمی وجود ندارد. برای نمونه، لازمهٔ واقع‌نمایی یک فرضیه یا برهان فلسفی، کم بودن مقدمات یا عناصر موجود در آن نیست. چه بسا، برهانی همچون برهان صدیقین آن‌گونه که در فلسفه و عرفان اسلامی تقریر شده است، از مقدمات متعددی برخوردار باشد، اما این امر تأثیری در واقع‌نمایی آن نداشته باشد؛ یعنی از ارزش واقع‌نمایی آن نکاهد، بلکه به جهاتی دیگر، ارزش‌مندی بیشتری بر سایر براهین داشته باشد. بنابراین از دیدگاه ما، هیچ تلازمی بین ساده بودن (با تعریفی که گذشت) و صدق (به معنای مطابقت با واقع) وجود ندارد.

البته در فلسفه اسلامی، ساده بودن به عنوان معیاری که نشان‌دهندهٔ «اولویت» و «رجحان» باشد، قابل پذیرش است. برای نمونه، در فلسفه اسلامی بر بطلان تسلسل، براهین زیادی اقامه

شده است؛ اما فارابی برهانی را تحت عنوان «برهان اسد و اخصر» بر بطلان تسلسل بیان می‌دارد (طباطبائی، ۱۴۲۸ق، ۲: ۳۲) که خصوصیت آن نسبت به سایر براهین، اخصر بودن، یعنی مختصر بودن و نداشتن مقدمات عدیده است.

ب. عدم تلازم بین سادگی و بهترین تبیین

همان‌طور که گذشت، سوئین‌برن سادگی را معیاری مهم برای بهترین تبیین می‌داند. اگرچه ممکن است این سخن در فرضیه‌های تجربی قابل قبول باشد، اما در مباحث الهیاتی و خصوصاً در بحث از اثبات وجود خدا، لزوماً سادگی نمی‌تواند بر سایر معیارها همچون «قلمرو تبیین» اولویت داشته باشد، بلکه می‌توان با تقریر ذیل، قلمرو تبیین را بر سادگی ارجح دانست.

توضیح آن‌که، محدودیت دامنه در تبیین پدیده‌های عالم، خود نشانه بطلان یا نقص یک تبیین است؛ یعنی اگر شما فرضیه‌ای بیان کنید که تنها بخشی از پدیده‌های عالم را تبیین کند و همه پدیده‌ها را در بر نگیرد و بر همه پدیده‌ها قابل تطبیق نباشد، این امر نشان‌دهنده وجود نقصی در فرضیه مورد نظر است. بنابراین محدودیت یا شمول دامنه یک فرضیه، خود می‌تواند معیار صدق یا بطلان آن باشد که البته سوئین‌برن نیز به آن معترف است. حال تصور کنیم در تبیین پدیده‌های عالم با دو فرضیه «الف» و «ب» مواجه هستیم که فرضیه «الف»، ساده‌تر از فرضیه «ب» است، اما قادر بر تبیین یکی از پدیده‌های عالم نیست؛ ولی فرضیه «ب»، قدرت تبیینی همه پدیده‌های عالم را دارد، اما در عین حال مبتنی بر مقدمات و قوانین بیشتری است. در این صورت کدام تبیین را باید ترجیح دهیم؟ طبعاً طبق مبانی سوئین‌برن باید فرضیه «الف» را بر فرضیه «ب» ترجیح دهیم، چراکه ساده‌تر است؛ اما می‌توان یقین داشت که این فرضیه صادق نیست، زیرا نتوانسته است همه پدیده‌های جهان را تحت پوشش خود قرار دهد.

ج. درهم‌تنیدگی سادگی و پیچیدگی

یکی از اشکالات دیگر بر اصل سادگی آن است که در برخی موارد، براهین ذوابعاد هستند و از جنبه‌ای ساده و از جنبه‌ای دیگر پیچیده‌اند؛ برای نمونه، برهان صدیقین طبق تقریراتی که توسط فلاسفه یا عرفای ما بیان شده است، از نظری نسبت به سایر براهین، برهانی ساده‌تر و از

نظری نسبت به سایر یا برخی براهین، پیچیده‌تر است.

توضیح این‌که، برهان مزبور از این نظر که در تقریر آن، اثبات خداوند متوقف بر اثبات یا به تعبیر بهتر مفروض دانستن مخلوقات نیست، نسبت به سایر براهین ساده‌تر محسوب می‌شود. ملاصدرا در توضیح برهان صدیقین می‌گوید: «محکم‌ترین براهین بر خداوند، آن است که حد وسط در برهان، در حقیقت، غیر او نباشد. در نتیجه راه به سوی مقصود، خود همان مقصود است و این روش صدیقین است؛ یعنی کسانی که به او استشهاد می‌کنند، نه بر او» (شیرازی، بی‌تا، ۶: ۱۳). اما از سوی دیگر در برخی تقریرات، خصوصاً تقریراتی که در عرفان اسلامی در خصوص برهان مزبور بیان شده، مقدمات عدیده‌ای بیان شده و فهم برهان مزبور متوقف بر مقدمات مزبور است.

نسبی‌گرایی در اصل سادگی

برخی از محققان معتقدند از اصل سادگی برداشت‌های مختلفی صورت می‌گیرد و شیوه‌ای مورد توافق برای ارزیابی سادگی وجود ندارد:

از نظر برخی، سادگی ویژگی بسیار ذهنی‌ای است که بیشتر ناشی از داشته‌های ذهنی افراد است تا امور عینی؛ به گونه‌ای که ممکن است فرد به جای این‌که سادگی را در جهان کشف کند، ناآگاهانه آنچه را که خود در ذهن دارد، بر جهان فرافکنی کند. برای مثال، چه بسا ریاضیات مقدماتی برای فرد بالغ، ساده به نظر برسد، ولی برای بچه‌ها پیچیده و مرموز به نظر می‌آید. در عین حال ممکن است فرایند یادگیری زبان جدید برای افراد بالغ، پیچیده باشد، ولی برای بچه‌ها یک بازی کودکانه باشد (نصیری، ۱۳۹۲: ۳۶-۳۷).

طبعاً نتیجه‌ای که از نقد فوق با توجه به مثال‌هایی که بیان شده است گرفته می‌شود، آن است که اصل سادگی، یک اصل نسبی است؛ یعنی ممکن است امری به نظر شخصی، ساده و به نظر شخص دیگر، پیچیده برسد و به همین دلیل، ما معیار ثابتی برای اصل سادگی در اختیار نخواهیم داشت. طبعاً با توجه به این‌که افراد با یکدیگر از نظر اطلاعات علمی و سطح سواد و معلومات و عقل و تجربه و... متفاوت هستند، طبعاً ساده یا پیچیده بودن مسائل و موضوعات نزد ایشان متفاوت خواهد بود؛ علاوه بر این‌که حقیقتاً نمی‌توان تعریف واضح، ثابت و روشنی از سادگی داشت.

هم‌چنین ارائه معنا و معیار واقعی از اصل سادگی امکان ندارد و سوئین‌برن نیز در ارائه معنایی عینی از سادگی کامیاب نیست:

دست‌کم می‌توان سه کاربرد یا برداشت مختلف از واژه «ساده» را در بیان سوئین‌برن شناسایی کرد: ۱. برداشت صرفه‌جویانه (مفروض گرفتن ذوات اندک)؛ ۲. برداشت عمل‌گرایانه یا زیبایی‌شناختی (ساده‌ترین صورت‌بندی از قوانین)؛ ۳. برداشت متافیزیکی (وی با توجه به تفسیری که از صفات خدا دارد، نامتناهی بودن صفات خدا را ساده می‌داند). سوئین‌برن این سه برداشت متفاوت از سادگی را یکی می‌داند و همه آن‌ها را مصادیقی از مفهوم واحدی به نام سادگی قلمداد می‌کند، اما به نظر می‌رسد میان برداشت متافیزیکی و عمل‌گرایانه و نیز برداشت متافیزیکی و صرفه‌جویانه، ناسازگاری‌هایی وجود دارد (نصیری، ۱۳۹۲: ۳۷).

البته به اعتقاد نگارنده، نقد فوق به صورتی که تقریر شده است، بر سوئین‌برن وارد نیست، چراکه نامتناهی بودن صفات خداوند، تعریف سوئین‌برن از اصل سادگی نیست، بلکه تعیین مصداق است؛ یعنی سوئین‌برن فرضیه نامتناهی بودن صفات باری را یکی از مصادیق سادگی می‌داند که معیارهای سادگی که قبلاً تعریف کرده است، بر آن منطبق است. به عبارتی دیگر، سوئین‌برن معتقد است معیارهای سادگی بر نامحدود بودن صفات باری به عنوان یک نظریه صادق و قابل تطبیق است. بنابراین این‌که سوئین‌برن نامتناهی بودن صفات باری را نسبت به محدودیت صفات مزبور ساده‌تر می‌داند، تعریف وی از اصل سادگی نیست و چنین نسبتی که سوئین‌برن سه برداشت از سادگی را یکی می‌داند و به عبارتی، بین معانی مختلف سادگی خلط کرده است، مغالطه است.

نتیجه‌گیری

اگرچه استنتاج بر پایه بهترین تبیین بر اثبات وجود خداوند، توسط فلاسفه اسلامی بیان نشده است، ولی همان‌طور که اشاره کردیم به صورت ارتکازی در فلسفه اسلامی و نزد فیلسوفان مسلمان موجود بوده است. بنابراین مبنای مزبور صرف‌نظر از این‌که طریقی غیر از قیاس یا استقراء باشد و یا بر طرق مزبور قابل تطبیق باشد، مبنای صحیح و غیر قابل خدشه‌ای است و سوئین‌برن هم در اصل استفاده از مبنای مزبور برای اثبات معقولیت فرضیه خداآوری بر طریق صواب است. البته این، بدین معنا نیست که ما در خصوص معیارهایی که سوئین‌برن

برای استنتاج بر پایه بهترین تبیین اتخاذ کرده است با ایشان هم‌صدا هستیم، بلکه منظور آن است که اصل این روش را می‌پذیریم و به صحت آن اذعان داریم. اما همان‌طور که مشاهده کردیم به برخی از معیارهایی که سوئین برن برای استنتاج بر پایه بهترین تبیین در نظر گرفته است، از جمله اصل سادگی، ملاحظاتی داریم؛ از جمله این‌که:

۱. بر اساس تعریف اصل سادگی، بین ساده بودن و صدق به معنای واقع‌نما بودن، تلازمی وجود ندارد و چه بسا که برهانی از مقدمات عدیده‌ای برخوردار باشد، اما این امر از ارزش واقع‌نمایی آن نکاهد.

۲. در مباحث الهیاتی و خصوصاً در بحث از اثبات وجود خدا، لزوماً سادگی نمی‌تواند بر سایر معیارها همچون قلمرو تبیین، اولویت داشته باشد. برای انسان خداباوری که عالم را به مادیات محدود نمی‌داند، معیار مزبور از اهمیت بیشتری برخوردار است؛ به این معنا که انسان خداباور به دنبال تبیینی است که نه صرفاً پدیده‌های مادی و عالم ماده، بلکه قدرت تبیین کل هستی را داشته باشد.

۳. در برخی از موارد، براهین ذوابعاد هستند و از جنبه‌ای ساده و از جنبه‌ای دیگر پیچیده هستند که در خصوص این‌گونه براهین، ساده بودن معیار قابل تطبیقی نخواهد بود.

منابع

۱. شیخ‌رضایی، حسین و امیراحسان کرباسی‌زاده، (۱۳۹۱)، *آشنایی با فلسفه علم*، تهران، هرمس.
۲. اکاشا، سمیر، (۱۳۸۷)، *فلسفه علم*، ترجمه: هومن پناهنده، تهران، فرهنگ معاصر.
۳. کلوز، فرانک، (۱۳۸۷)، *فیزیک ذرات*، ترجمه: فیروز آرش، تهران، فرهنگ معاصر.
۴. طباطبائی، محمدحسین، (۱۴۲۸ق)، *نهایة الحکمه*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۵. شیرازی، صدرالدین محمد، (بی‌تا)، *الحکمه المتعالیه*، قم، مکتبه المصطفی.
۶. وین رایت، ویلیام جی، (۱۳۹۰)، *فلسفه دین*، ترجمه: علیرضا کرمانی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته.
۷. نصیری، منصور، (۱۳۹۲)، «اصل سادگی و نقش آن در اثبات خداباوری، بررسی تقریر سوئین برن»، *فصلنامه نقد و نظر*، شماره سوم.
۸. حقی، علی، (۱۳۹۲)، «تبیین در علوم طبیعی»، *فصلنامه مطالعات اسلامی*، مشهد، دانشگاه فردوسی، سال چهل و پنجم، شماره ۹۰.

9. Swinburne, Richard, (2004), *The Existence of God*, oxford university press.
10. _____, (2003), *Is There a God?*, oxford university press.
11. _____, (1993), *The Coherence of Theism*, oxford university press.
12. _____, (2008), *Epistemic Justification*, oxford university press.
13. _____, (2005), *Faith and Reason*, oxford university press.